

## عليه تحريف تاريخ انجمن کارگران پناهنده (در پاسخ به تجربه نويسي ر. فرهنگ)

کمال ستر محبت بين نه قص گناه  
که هر که بي هنر آفتد نظر به عيب کند  
(حافظ)

دوستي به آدرس پست الکترونيکي من مطلبي تحت عنوان "نگاهي به یک تجربه کارگري (کارگر تبعيدي ديروز و "تشکل سازي هاي امروز") به امضاي ر. فرهنگ ارسال نمود. با دیدن نام نویسنده نوشته فوق متعجب شدم. زیرا سال هاي زيادي بود که به قلم ایشان مطلبي ندیده بودم. آخرین مطلبي که از او به یاد داشتم مربوط به گذشته هاي بسيار دور بود. فاصله زماني به اندازه اي بود که تاريخ آن به سختي به خاطر من آمد. با مروري بر شماره هاي نشریه کارگر تبعيدي آشکار شد که آخرین نوشته اي که از ایشان دیده ام، مطلبي است که وي در تابستان 1993 به عنوان "آغاز ششمین سال انتشار کارگر تبعيدي" نگاشته بود و هیئت تحریریه نشریه، آن را در شماره 21 کارگر تبعيدي به چاپ رسانده بود. اکنون بیش از 12 سال از تاریخ آخرین نوشته آقای فرهنگ می گذرد. زمان بسیار درازي است. به همین دلیل آن چه موجب تعجب من شده بود، این بود که چگونه ایشان پس از این مدت طولاني، اکنون به یاد "تجربه نويسي" از "کارگر تبعيدي" افتاده است. انجمن کارگران پناهنده و مهاجر ایرانی تا سال 1998 موجودیت داشت و فعال بود، و فرهنگ از سال 1993 تا 1998 که انجمن در حال فعالیت بود و فعالین آن با خلوص نیت و پشتکار زیاد درگیر پیشبرد اهداف آن بودند، علاقه اي از خود نسبت به حیات این تشکل نشان نداده بود. طی این 5 سال حوادث و تحولات مهمي درون انجمن به وقوع پیوست، ده ها رخداد که بعضاً حیات انجمن را با تحول یا مخاطره روبرو ساخت. اما این تحولات و مخاطرات نیز هرگز موجب واکنش آقای فرهنگ نشده بود. مطلب ایشان را که خواندم، متأسفانه شباهتي میان واقعيیت انجمن و "تجربه نويسي" او نیافتم. حتی نوشته فرهنگ در حد خاطره نويسي هم نبود. ایشان در نوشته اش زیر عنوان بررسی تاريخ انجمن، با تحريف آشکار این تاريخ، دست به خودستايي زده است. با تحقیر کسانی که در حیات و سرنوشت انجمن دخالت داشته اند، خود را قهرمان و مابقي را فرصت طلب و بي ربط به کارگران قلمداد نموده است. اما هنوز خودستايي و تحريف، بازگو کننده محتوای "تجربه نويسي" او نیست. وي در این نوشته فریاد "توطئه" سر می دهد و به عده اي برچسب می چسباند که درصد "حذف" او و انحلال انجمن بوده اند! ادعای غریبي است. من نخستین بار است که چنین ادعایی را از قلم کسی می بینم. تاکنون هیچ فردي به چنین بهتانی علیه تعدادي از فعالین انجمن متوسل نشده بود.

آقای فرهنگ چرا اکنون این ادعاهای واهی به یادش آمده و آن‌ها را طرح می‌کند؟ ایشان در زمان موجودیت و فعالیت انجمن 5 سال فرصت داشت تا اگر "توطئه‌ای" در جریان بود، بدان اعتراض کند. علیه توطئه‌گران سخنی بگوید و یا مطلبی بنویسد. آنها را افشاء کند. ولی او حتی یک جمله در این باره ننوشته و یا نگفته بود. کوچکترین اشاره‌ای هم به این ادعاها نکرده بود. چرا آن زمان لام تا کام سکوت کرده بود؟

اما گذشته از آن 5 سالی که انجمن گرماگرم فعالیت بود و فعالین آن در جوش و خروش پیشبرد اهداف آن بودند، اکنون 8 سال است که از آخرین فعالیت انجمن می‌گذرد. پرسیدنی است که چرا آقای فرهنگ با این تاخیر چندین و چند ساله به افشای "توطئه‌های" ادعایی می‌پردازد؟

به هر حال قبل از پرداختن به برخی از ادعاهای فرهنگ، ابتدا ضروری است در باره این اظهار وی که عده‌ای از فعالین انجمن "حذف مرا لازم دیده بودند" به حقایق اشاره کنم.

آقای فرهنگ عضو واحد هانوفر آلمان بود. این واحد حداقل هر دو هفته یکبار به صورت مرتب جلسه داشت. ایشان از سال 1993 مرتب در جلسات واحد شرکت نمی‌کرد و گاه به گاه طرف هر 2 یا 3 ماه یک بار در یکی از جلسات حضور می‌یافت. علیرغم عدم رغبت او به حضور در جلسات واحد و بنا به گفته صریح خود ایشان که بارها اعلام کرده بود، گرفتار است و فرصت فعالیت سیاسی ندارد؛ اما اعضای واحد رابطه خود را با ایشان قطع نکرده بودند. چه من و چه سایر اعضا هر از چند گاهی به دیدار او می‌رفتیم و از او درخواست می‌کردیم، در جلسات واحد شرکت کند؛ حتی اگر نخواهد و یا فرصت نکند، یک گام برای پیشبرد وظایف انجمن بردارد. در همین راستا رفیق یداله خسروشاهی، سخنگوی آن زمان انجمن که سابقه دوستی دیرینه‌ای با فرهنگ داشت، به اتفاق من به دیدار ایشان رفتیم. در این دیدار رفیق یداله از او خواست به فعالیت در انجمن ادامه دهد. فرهنگ با صراحت گفت: "انجمن تشکلی کارگری است، من دیگر کارگر نیستم، دکان دارم و بهتر است به کار و گرفتاریهای خود مشغول باشم". یداله باز تأکید کرد: "علاقه اعضای انجمن این است که تو فعالیت سیاسی کنی و در فعالیت‌های انجمن شریک باشی." آنگاه از او درخواست کوچکی کرد و گفت: "حال که گرفتاری و قادر نیستی با انجمن همکاری کنی، پس لطفاً نشریه کارگر تبعیدی را برای فروش در دکان بگذار!" آقای فرهنگ جواب رد داد و استدلال نمود: "اکثر مشتریان من ترک و مسلمانند، اگر آنها نشریه را در دکان ببینند، فکر می‌کنند، من نشریه کمونیستی می‌فروشم و به این ترتیب مشتری‌هایم را از دست خواهم داد."

فردی به دنبال عافیت طلبی شخصی می‌رود، تا این جای مطلب یک موضوع شخصی است و می‌تواند به کس دیگری ربطی نداشته باشد. اما همین فرد پس از 12-13 سال قلم به دست می‌گیرد و کسانی که به مبارزه پشت نکرده بودند را متهم می‌کند که آنها حذف او را از انجمن ضروری می‌دانستند. به راستی خواندن چنین "تجربه نویسی"‌ای باعث تأثر و تأسف است.

تأثر و تأسف به این دلیل که شخصی می‌تواند تا این اندازه نسبت به تعدادی از فعالین انجمن (کسانی که سابقه همکاری تشکیلاتی با آنها داشته است) کینه توزی کند و توسل به هر حربه‌ای را برای تخطئه چهره آنان مجاز بداند.

## نکاتی در باره انجمن بین سال های 1989-1991

اندیشه ایجاد "جنبش دفاع از حقوق سندیکایی کارگران ایران" و نشریه آن "کارگر تبعیدی" به سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) تعلق داشت. اما این حرکت نتوانست پیشرفت قابل توجهی داشته باشد. در حد یک محفل کوچک از اعضا و وابستگان سازمان راه کارگر درجا زد و سرانجام منفعیل شد. در این جا، قصد آن ندارم که دلایل درجا زدن آن را بیان کنم و مورد بررسی قرار دهم. همین قدر کافی است که ذکر شود، از آن جایی که مبتکر آن صرفاً یکی از سازمان های چپ بود، امکان جذب افراد مستقل و یا فعالین کارگری سایر سازمان ها را نداشت.

نخستین مجمع عمومی انجمن در سپتامبر 1989 برگزار شد. در این نشست بود که نام این تشکل از "جنبش دفاع از حقوق سندیکایی کارگران ایران" به "انجمن کارگران تبعیدی ایرانی" تغییر یافت. از سوی دیگر از سال 1988 عده ای از فعالین کارگری در انگلستان نیز دور هم گرد آمده بودند و تشکلی به نام "انجمن کارگران پناهنده ایرانی- انگلستان" برپا کرده بودند. دبیر این تشکل رفیق یداله خسروشاهی بود.

فعالین انجمن کارگران تبعیدی ایرانی در هانوفر در فاصله مجمع عمومی اول و دوم خود کوشیدند، با اعلام استقلال این تشکل از سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) شرایط را برای جلب اعضا و وابستگان سایر سازمان ها و احزاب سیاسی و نیز افراد مستقل مهیا نمایند. من در اوائل سال 1990 (زمستان 1369) وارد انجمن کارگران تبعیدی ایرانی در هانوفر شدم. با ورودم به انجمن، برجسته ترین ویژه گی ای که توجه مرا به خود جلب کرد و به گویایی خودنمایی می نمود، درخود و بسته بودن انجمن بود. به خصوص و از همه مهم تر هنوز نتوانسته بود کمترین ارتباط زنده و متقابلی را با کارگران فعال و تشکل های کارگری در هانوفر ایجاد کند. در مجموع در آن زمان، انجمن فعالیت بیرونی محسوس نداشت. تنها نمود بیرونی آن، نشریه کارگر تبعیدی بود که در آن مقطع 7 شماره از آن منتشر شده بود. آقاي فرهنگ در انتشار این نشریه بسیار فعال بود و زحمات بسیاری برای آن می کشید. در سایر عرصه ها انجمن نتوانسته بود، هیچ دستاورد قابل انکایی داشته باشد. در یک کلام در آن زمان انجمن با بحران فعالیت عملی رو به رو بود. توانایی پیشبرد اهدافش را نداشت و منفعیل باقی مانده بود. این بحران هستی تشکل را به زیر سؤال برده بود. البته چنین معضلی از چشم شماری از اعضای انجمن که با انگیزه فعالیت گرد آن جمع شده بودند، پنهان نبود و بحث ها و انتقاداتی در باره بی عملی انجمن مطرح می شد. بعضی از اعضا به درستی هشدار می دادند: اگر انجمن نتواند از این رکود و خمودگی بیرون آید، مانند ده ها "تشکل" دیگر که به وجود آمدند و از بین رفتند، دچار مرگ تدریجی خواهد شد و از بین خواهد رفت. این هشدارها بی تأثیر نبودند. از یک سو برای رهایی از بی عملی، نامه ای به فدراسیون سراسری اتحادیه های آلمان (د-گ-ب) نوشته شد. در آن نامه از فدراسیون تقاضا شده بود که به انجمن اجازه دهد تا در میتینگ بزرگ اول ماه مه 1990 بیانیه ای را قرائت کند. اما د-گ-ب این درخواست را رد کرد. (1) از سوی دیگر اندک اندک واقعیت بی تحرکی انجمن مورد قبول عموم اعضا واقع شد. چنان که حتی فرهنگ را نیز که در آن هنگام هرگونه انتقاد به بی عملی انجمن را غیرمفید و ضربه به پیکر آن ارزیابی می کرد، تحت تأثیر قرار داد. تا جایی که خود ایشان نیز تلویحاً و با "اما" و "اگرها" بی این هشدار را پذیرفته بود. در این مورد

آقای فرهنگ در کارگر تبعیدی شماره 9 (مرداد ماه 1369) زیر عنوان "سخنی با اعضای انجمن" می نویسد: "اما آن چه حائز اهمیت است، آن است که انجمن در مجموع تاکنون تشکلی درخود بوده و صرف نظر از گام های کوچکی که در جهت جلب پشتیبانی و همکاری تشکل های کشورهای اروپایی برداشته (!!!؟) فعالیتش اساساً در چارچوب جمع آوری نیرو و توضیح اهداف و تبلیغ حول پلاتفرم انجمن برای کارگران ایرانی محدود مانده... اما باقی ماندن در همین حد و همین محدوده از فعالیت به نظر من "درجاذدن" و حتی غیر مفید خواهد بود. به جای محدود ماندن در چارچوب گذشته، ضروری است مرحله جدیدی- که همان پیشبرد عملی اهداف انجمن است- آغاز کرده، فعالیت انجمن را از موضع درخود به موضع تعرضی تبدیل کنیم." (2)

(تاکید در اصل سند و پرائز از من است)

درست در مقطعی که "انجمن کارگران تبعیدی" با بحران روبرو بود و به لحاظ عملی بدون دستاورد باقی مانده بود؛ فعالین "انجمن کارگران پناهنده- انگلستان" ارتباطاتی با اتحادیه های مختلف انگلستان، احزاب چپ و کارگران فعال برقرار کرده بودند و فعالیت های قابل ارجی را در راستای اخراج افرادی که جمهوری اسلامی به عنوان نماینده کارگران ایران به کنفرانس بین المللی کار اعزام می کرد، آغاز نموده بودند. (3) در شرایطی که شادابی و سرزندگی "انجمن کارگران پناهنده - انگلستان" رو به اوج بود، تعداد اعضای "انجمن کارگران تبعیدی ایرانی" در حال کاهش بود. در این باره در کارگر تبعیدی می خوانیم: مجمع عمومی از این که "تعداد شرکت کنندگان در جلسه از آلمان و دیگر کشورهای کم تر از بار قبل است و گویا عده ای از رفقا به علت دلسردی از چشم انداز کار، به جای فعال کردن خود و رابطه شان با یکدیگر کنار کشیده اند، ابراز تأسف کرد." (4)

به دعوت سومین مجمع عمومی انجمن کارگران تبعیدی ، 2 نفر از اعضای "انجمن کارگران پناهنده ایرانی - انگلستان" نیز به عنوان ناظر در این مجمع حضور داشتند. در مجمع به آنها پیشنهاد شد که دو تشکل درهم ادغام شوند و با یک نام واحد فعالیت کنند. در پاسخ به این پیشنهاد اعضای انجمن انگلستان همکاری خودشان را با انجمن ما اعلام کردند. اما تصمیم گیری در مورد ادغام دو تشکل را موکول به تصویب مجمع عمومی اعضای انجمن انگلستان نمودند.

در پروسه سومین و چهارمین مجمع عمومی دو تشکل درهم ادغام شدند و سرانجام با نام واحد "انجمن کارگران پناهنده و مهاجر ایرانی" موجودیت خود را ادامه دادند. با ادغام دو تشکل و استفاده از تجارب کارگران مقیم انگلستان، فعالیت انجمن جدید اوج گرفت. بی فایده نیست که این موضوع را نیز از قلم (آن زمان) آقای فرهنگ بخوانیم: "با یکی شدن دو تشکل و ایجاد "انجمن کارگران پناهنده و مهاجر ایرانی" تحولی در حیات آن به وجود آمد و راه را برای گسترش انجمن هموارتر و تلاشهای پراکنده متمرکز گردید. این تحول، تاثیرات مثبت خود را بر کارگر تبعیدی نیز برجای گذاشت." (5)

اما آقای فرهنگ در "تجربه نویسی" امروز خود با بزرگواری مدال افتخار به گردن می آویزد و مدعی می شود که: "از ایده کارگر تبعیدی، انجمن کارگران پناهنده و مهاجر لندن بیرون آمد."

اولاً همان گونه که در بالا شرح آن رفت، تشکلی که ایده متشکل شدن با هدف فعالیت برای حمایت از کارگران ایران را مادیت بخشید، انجمن کارگران مقیم انگلستان بود، نه "انجمن کارگران تبعیدی ایرانی" در هانوفر.

ثانیاً: ایده ای که در حد "ایده" باقی بماند و به عمل در نیاید و مادیت پیدا نکند، چه خاصیت و سودی برای کارگران در بر دارد؟ یک دوجین از این ایده ها، چه قبل از تشکیل انجمن ما و چه بعد از آن وجود داشت، ولی همه روی کاغذ ماندند و خاک خوردند.

ثالثاً: اعضای انجمن در مجمع عمومی به درستی برای ادامه فعالیت خود، نام انجمن کارگران پناهنده و مهاجر که مطابقت با نام تشکل رفقای انگلستان داشت را برگزیدند و اساسنامه و پلاتفرم پیشنهادی آنها را با اصلاحات جزئی تصویب نموده، در دستور کار خویش قرار دادند. بدین ترتیب هم به لحاظ نظری و هم بیکر و ساختار تشکیلاتی ایده و روش آن ها را انتخاب کردند. و اکنون پس از گذشت سالیان، آقای فرهنگ نباید خاک به چشم واقعیت بپاشد و برای خود سنایی حقیقت را وارونه جلوه دهد.

### ادعاهای غیر واقعی فرهنگ در مورد هیئت تحریریه نشریه کارگر تبعیدی

من پس از 2/5 سال فعالیت در انجمن، در پنجمین مجمع عمومی سراسری آن که در اول و دوم اوت 1992 (مرداد ماه 1371) برگزار شد، با توجه به تجربه ای که در هیئت تحریریه نشریه "پویش" (نشریه کمیته همبستگی با مبارزات مردم ایران) داشتم، به عنوان عضو هیئت تحریریه نشریه کارگر تبعیدی انتخاب شدم. بنابراین از شماره 16 کارگر تبعیدی در این ارگان حضور داشتم و تا آخرین شماره آن نیز یعنی شماره 38 (آبان ماه 1376) هم چنان به عنوان عضو هیئت تحریریه در مجامع عمومی سراسری انجمن انتخاب شده و در خدمت انتشار نشریه بوده ام. به عبارت دیگر 5/5 سال عضو تحریریه بودم.

آقای فرهنگ در مورد هیئت تحریریه نیز با آویختن مدال افتخار بر گردن خود مدعی می شود: "انجمن ما تا سال 1994، به همان سیاق گذشته فعالیت خود را ادامه داد و مسئولیت نشریه آن تا آن تاریخ هم چنان به عهده من بود."

اولاً: فرهنگ با بیان مطلب بالا، به گمان خودش می خواهد ایجاد شبهه کند که فعالیت انجمن تا سال 1994 موجه بوده است. اگر چه او فعالیت کارگری را ترک کرد و منفعل شد، اما فعالیت انجمن تا سال 1998 ادامه داشت و تداوم حیاتش نیز مطابق با پلاتفرم و اساسنامه اش بود.

ثانیاً: آخرین باری که فرهنگ به عنوان یکی از اعضای هیئت تحریریه انتخاب شد، در پنجمین مجمع عمومی انجمن بود که اوت 1992 برگزار شد. بنابراین، ادعای ایشان که تا سال 1994 مسئولیت نشریه را به عهده داشت، کذب محض است. او در سال 1992 به همراه من از طرف مجمع عمومی انتخاب شد و مسئولیت نشریه نیز نه به عهده یک فرد بلکه به عهده هیئت تحریریه بود. در عین حال آخرین همکاری مشترک من و فرهنگ برای صفحه بندی و انجام کارهای فنی نشریه، کارگر تبعیدی شماره 17 بود که در سال 1992 (مهرماه 1371) چاپ شد. از شماره 18 (منتشره در تاریخ دی ماه 1371) ایشان هیچ گونه وظیفه ای را در مورد امور فنی نشریه نپذیرفت. من از شماره 18 با کمک رفقای دیگر امور فنی نشریه را انجام می دادم و این رفا به صورت افتخاری همکاری می کردند و بدون کمک شایان توجه آن ها، انتشار نشریه با مشکل روبه رو می شد.

ثالثاً: در زمانی که ایشان مشغول عافیت طلبی شخصی بود، نشریه انجمن پُربارتر از قبل منتشر می شد. در این باره کافی است به گزارش مجمع عمومی هشتم که در ماه آوریل 1996 برگزار شد، اشاره کنم.

در آن جا مي خوانيم: " در مورد فعاليت هاي ارگان هاي انجمن اين مسئله مورد تأکيد و تصريح فرار گرفت که فعال ترين ارگان انجمن، هيئت تحريريه بوده که عليرغم مشکلات عديده نشریه را با کيفيت بهتر و تيراژ بيشتري منتشر و توزيع نموده است." (6)

آقاي فرهنگ در گوشه ديگري از تجربه نويسي اش ادعای ديگري طرح مي کند و مي نويسد: "در يکي از مجامع عمومي دکتر ناصر سعیدی به جاي من، براي هيئت تحريريه کارگر تبعيدي رای آوردند." اين نیز هم چون ساير ادعاهای ايشان البته صحت ندارد. فرهنگ در ششمين مجمع عمومي انجمن (ژوئيه 1993) خود را براي عضويت در هيئت تحريريه کاندید کرد، ولي رای نياورد. در آن مجمع رفیق سعید به جاي ايشان رای آورد و اساساً رفیق ناصر سعیدی در آن مجمع عمومي خود را براي هيئت تحريريه کاندید نکرد. بنا براین در سال 1993 به جاي فرهنگ عضو ديگري از انجمن، رفیق سعید به عنوان يکي از اعضاي هيئت تحريريه برگزيده شد. به همت همين رفیق و با هزينه شخصي و زحمات ايشان بود که جزوات بسياري از تجربيات کارگري و متون کلاسيک با عنوان انتشارات انجمن بازتکثير گرديد.

## فضا سازي عليه مسئول مالي

خواهم شدن به بستان چون غنچه با دلي تنگ

و آن جا به نیک نامی پيراهنی دريدن

(حافظ)

بخش وسيعي از "تجربه نگاري" فرهنگ، جوسازي عليه مسئول مالي واحد هانوفر است. او به گمان خویش در تقلاست تا در اين باره ايجاد شبهه کند. اظهار فضل هاي تو خالي او در اين مورد نشان مي دهد که توسل به هر حربه اي براي تخطئه مسئول مالي براي او مجاز و روا بوده است. من در سال 1993 از سوي اعضاي واحد هانوفر به عنوان مسئول مالي انتخاب شدم. در آن سال مشترکاً اين مسئوليت را به همراه يکي ديگر از اعضا به عهده داشتم. انتخاب مسئول يا مسئولين مالي با رای مخفي و مستقيم اعضا صورت مي گرفت و مدت و وظيفه آن ها یک سال بود. با گذشت هر سالي نیز مجدداً براي انتخاب مسئول مالي انتخابات جديدي برگزار مي شد. پس از اين سال نیز تا سال 1997 در هر دوره با رای اعضا براي انجام اين مسئوليت انتخاب شدم.

انتخاب پياپي من تا سال 1997، نشانگر شناخت عميق و اعتماد آگاهانه و سيستماتيک (حساب شده) اعضاي واحد هانوفر نسبت به اجراي درست مسئوليت از سوي من بود. يکي از دلایل انتخاب من، البته اعتماد رفيقانه و آگاهانه اعضا به من بود که جزو افتخارات زندگي هر فردي است که همکارانش او را امين

بدانند. اما دلیل دیگر انتخاب پیاپی من این بود که در هر جلسه واحد هانوفر با دقت و نکته به نکته گزارش مالی را ارائه می‌دادم. دفتر مالی واحد بر روی همه اعضا باز و گشوده بود. این دلایل اصلی اعتماد اعضا به من بود.

قبل از هر چیز بایستی بر این موضوع تأکید کنم که انجمن طی حیات خود هیچ گونه کمک مالی از اتحادیه‌ها و نهادها و تشکلات دولتی و غیر دولتی دریافت نکرد. درآمد ناچیز ما عبارت بود از حق عضویت اعضا که قرار بود 5 تا 15 مارک هر عضوی بپردازد. طی یک سال، یکبار نیز فروش غذا در جشن اول ماه مه بود (7) که گزارش آن با دقت پس از پایان مراسم بیان می‌شد. به صورت گاه به گاه نیز کمک مالی از سوی دوستداران انجمن پرداخت می‌شد که هر بار با دقت تمام در نشریه انجمن "کارگر تبعیدی" ذکر می‌شد. اگر کسی به نشریات رجوع کند به میزان آن مبالغ نیز پی خواهد برد.

اما آقای فرهنگ با عبارت پردازی یکی از درآمدهای واحد هانوفر را "درآمد مربوط به کل فروش نشریه انجمن در سراسر جهان و همان شهر" نام می‌برد. هر کسی که در انتشار نشریه تجربه ای - ولو اندک - داشته باشد، به روشنی می‌داند که همواره هزینه‌های چاپ و پست نشریات چندین برابر مبلغی است که از طریق توزیع آن به صندوق باز می‌گردد. فرهنگ سخنی از هزینه‌های سرسام‌آور چاپ و پست نمی‌گوید، اما از درآمد آن نمی‌تواند بگذرد!

به هر حال هر کسی که در انجمن دستی بر آتش داشت، می‌داند که تشکیلات ما هیچ کمک مالی ای از سوی نهادهای دولتی و غیردولتی دریافت نمی‌کرد و همواره با معضل و مشکل مالی رو به رو بود. این موضوع به روشنی در گزارش ششمین مجمع عمومی انجمن نیز ذکر شده است. در آن جا می‌خوانیم:

"گزارش مالی واحدهای مختلف نشان می‌داد که مسئله مالی امروز یکی از مشکلات عاجل و مهم انجمن است و اگر انجمن بخواهد از نظر کمی و کیفی بر فعالیت‌هایش بیافزاید، ناچار است به نحوی به این مشکل پاسخ بگوید. در حال حاضر بسیاری از واحدهای انجمن با مشکل مالی روبه‌رویند. ضمن این که هزینه‌های هنگفت مربوط به نشریه که تماماً توسط بودجه انجمن تأمین می‌شود، بخش زیادی از بنیه مالی تشکیلات را به خود اختصاص می‌دهد، در مجمع عمومی بر این نکته تأکید شد که اعضا به طور مرتب حق عضویت‌ها و مبالغ مربوط به فروش نشریه را بپردازند، هم چنین واحدهای انجمن ابتکاراتی برای حل مشکلات مالی خود به خرج دهند." (8)

لازم به ذکر است که من از سال 1997 دیگر مسئولیتی در قبال امور مالی واحد هانوفر به عهده نداشتم. در آن سال فردی به نام پرویز این مسئولیت را به عهده گرفت. لازم به توضیح است که یکی از معضلاتی که در انجمن خودنمایی می‌کرد، وجود معدودی از اعضا بود که هیچ گونه وظیفه‌ای در قبال پیشبرد اهداف انجمن نمی‌پذیرفتند، ولی از همه کس و هر حرکتی ایراد می‌گرفتند و منفی بافی می‌کردند. آقای پرویز هم چنین ویژه‌گی‌ای داشت. اعضای انجمن مرتباً از او می‌خواستند تا مسئولیتی را بپذیرد، اما او هر بار از پذیرفتن وظیفه‌شان خالی می‌کرد. سرانجام ایشان با حضور در یکی از جلسات واحد هانوفر اظهار داشت که حاضر است مسئولیت مالی واحد هانوفر را بپذیرد. البته پذیرش مسئولیت مالی واحد هانوفر از سوی فردی که در هامبورگ زندگی می‌کرد، ایجاد مشکل می‌کرد، چون او می‌بایست در جلسات واحد هانوفر شرکت می‌کرد و گزارش می‌داد. با وجود این امر، از آنجا که بالاخره او مسئولیتی تقبل کرده بود، واحد ما پذیرفت که مسئولیت مالی به ایشان واگذار شود. بدین ترتیب من در یک جلسه رسمی با او تسویه حساب کردم و صندوق مالی واحد هانوفر که البته مبلغ قابل ملاحظه‌ای هم در آن نبود در اختیار

وي قرار گرفت. ايشان در همان جلسه نیز حق عضویت ها را جمع آوري کرد، ولي هرگز و هيچگاه گزارش مالي ارائه نداد. اکنون نیز باقي مانده دارايي واحد هانوفر نزد او است و از آن جا که گزارشي ارائه ن داده است، از مقدار آن بي خبرم.

## صندوق تعاون کارگري

دامني گرچاک شد در عالم رندي چه پاک  
جامه اي در نیک نامي نیز مي باید دريد  
حافظ

هوچي گري ديگري که آقای فرهنگ در "تجربه نگاري" خود راه انداخته، پيرامون صندوق همياري کارگري انجمن است. همان گونه که پيشتر توضیح دادم، معضلات مالي یک تشکلي که هزینه فعالیت هایش توسط اعضاء آن تامین مي شود، بر هيچ یک از اعضاء آن پنهان نبود. اگر هم مسئله اي در باره موضوع مالي وجود داشت، این نبود که با "دارايي" انجمن چه کنیم؟ بلکه این بود که با هزینه ها و صندوق خالي آن چه کنیم؟

این موضوع در هر یک از مجامع عمومي سراسري انجمن مطرح مي شد و مطابق با این روال مشکلات مالي در هشتمين مجمع عمومي که در ماه آوريل سال 1996 در شهر لندن برگزار شد، نیز مطرح گردید. در مجمع فوق بحثي بود در مورد چگونگی پرداخت قروض انجمن بابت انتشار نشریه کارگر تبعيدي. مجمع عمومي هشتم انجمن در این باره به اتفاق آراء بدون یک رای منفي و یا حتا رای ممتنع تصمیم گرفت، موجودي صندوق همياري کارگري را به این امر اختصاص دهد. به دلیل روشن بودن قروض نشریه حتا یک نفر هم با این امر مخالفت نکرد، زیرا همه اعضاء در عرصه کمبود مالي متفق القول بودند.

در آن جلسه زنده یاد آلبرت سهرابیان که مسئولیت این صندوق با او بود نیز حضور داشت. او گفت، البته دارايي صندوق همياري، مقدار قابل ملاحظه اي نیست. سپس با نشان دادن دفترچه حساب پس اندازي که به این منظور گشوده شده بود، خاطر نشان ساخت که کل مبلغ موجود در حساب 960 مارک آلمان غربي است و تصریح نمود که من زمانی که به محل اقامتم بازگشتم، دفترچه حساب را مي بندم، تسویه حساب مي کنم و مبلغ آن را بابت مخارج نشریه پرداخت مي کنم. ايشان همین کار را نیز انجام داد. آقای فرهنگ مدعي است که چند ماه پيش از درگذشت زنده یاد آلبرت از بسته شدن حساب مذکور با خبر شده است. اما اگر فرهنگ یک جو صداقت داشت از عکس العمل شديد زنده یاد آلبرت نیزذکري به میان مي آورد، عکس العملي که آلبرت نسبت به گزاره گويي هاي فرهنگ از خود نشان داد.

در یک اتاق پال تاک، تعدادی از فعالین کارگری که اساساً قصد شرکت در اتاق دیگری را داشتند، به گونه تصادفی به اتاق داتر شده از طرف فرهنگ دعوت می شوند. زنده یاد آلبرت هم به این اتاق دعوت می شود. در آن جا فرهنگ با سوء نیت و ایجاد شبهه در باره صندوق همیاری کارگری سم پاشی می کند. زنده یاد آلبرت با خشم و به تندی به او می تازد و با خطاب قرار دادن فرهنگ فریاد می زند: آقا خجالت بکش! چرا شما می خواهید حول عده ای از افراد صادق و پاک شک و تردید به وجود آورید. آقا شرم کن!

### رابطه با اتحادیه ها

آقای فرهنگ در "تجربه نگاری" اش اشاره ای هم به رابطه واحد هانوفر با اتحادیه های کارگری کرده است و در عرصه ای که هیچ گونه اطلاعی از آن ندارد، اظهار فضل نموده است. او می نویسد: "ما (!؟) به سهم خود توانستیم پس از سال ها تلاش، سرانجام با آقای آدام (!؟) نماینده اتحادیه های سراسری آلمان (!؟) در دوسلدورف ملاقات کنیم و برای نخستین بار..."

در ادامه پیرامون فعالیت واحد هانوفر در رابطه با اتحادیه ها اشاراتی خواهم کرد. اما در مورد اظهارات بالا: اولاً: انجمن با فردی به اسم "آقای آدام" دیداری نداشته است. کسی که هیئت اعزامی انجمن با او دیدار داشت آقای یورگن اکل بود.

ثانیاً: آقای یورگن اکل نماینده اتحادیه های سراسری آلمان نبود، بلکه مسئول روابط بین المللی د - گ - ب بود.

واحد هانوفر سال ها تلاش کرد تا برای شناساندن شرایط کارگران ایران به کارگران و اتحادیه های آلمان با هدف کسب حمایت آن ها از کارگران ایران، رابطه تنگاتنگ و دوجانبه ای برقرار کند. شرکت فعال در گروه های کاری د - گ - ب، حضور در سمینارها و راهپیمایی های اعتراضی، کمک به سازماندهی این آکسیون ها، دیدارهای جداگانه با دبیران و منشی های اتحادیه، برقراری رابطه صمیمانه با فعالین کارگری، تبادل نظر پیرامون مسائل مختلف جنبش کارگری و ارائه پیشنهادات مشخص در ارتباط با مسایل و معضلات کارگری از جمله کارهایی بود که فعالین انجمن انجام می دادند. بدین ترتیب بود که واحد هانوفر به عنوان تشکلی شناخته شده و مورد اعتماد بخشی از فعالین سطوح پائین اتحادیه ها در آمده بود.

فدراسیون سراسری اتحادیه های کارگری آلمان (د - گ - ب) که تا سال 1990 به واحد هانوفر اجازه نمی داد، در میتینگ بزرگ اول ماه مه حتی میز کتاب دایر کند و هیچ گونه اعتمادی به واحد ما روا نمی داشت، در سال 1993 ما را بعنوان فعالین کارگری به رسمیت می شناخت. دیدار 4 تن از اعضای انجمن با دکتر یورگن اکل، مسئول بین المللی د - گ - ب نیز بر همین اساس صورت گرفت. (9)

جا دارد، در این جا به تلاش های بی وقفه و قابل ارج رفیق ناصر سعیدی اشاره کنم. زحمات ایشان - که اکنون مورد کینه توزی کوردلانه فرهنگ قرار گرفته است - باعث شده بود که انجمن در میان فعالین اتحادیه ها

شناخته شود. به راستی ناصر سعیدی با فروتنی و خالصانه کارها را پیش می برد و زحمات او، دستاوردهای بسیاری برای انجمن در بر داشت.

اما در مورد هیئت اعزامی واحد هانوفر به دوسلدورف ضروری است نکاتی را توضیح دهم. رفیق ناصر سعیدی واحد هانوفر را با خبر ساخت که پس از مدت ها تلاش، مسئول روابط بین المللی د-گ-ب حاضر شده است، دیداری با نمایندگانی از انجمن داشته باشد و در مورد چگونگی بازخواست نمایندگان جمهوری اسلامی در کنفرانس سازمان بین المللی کار با هیئت اعزامی انجمن تبادل نظر کند. چون همه کارها در واحد هانوفر با خرد و تصمیم جمعی اجرا می شد، در این باره نیز واحد بایستی هیئت اعزامی به دوسلدورف را انتخاب می کرد. در آن جلسه ناصر سعیدی پیشنهاد کرد که در میان هیئت اعزامی، فرهنگ هم حضور داشته باشد. او استدلال می کرد که اگر چه اکنون آقای فرهنگ کاملاً منفعل است، ولی شاید انتخاب وی باعث فعال شدن او گردد. پیشنهاد ناصر سعیدی مورد بحث قرار گرفت. در آن بحث عده ای از اعضای واحد این عقیده را مطرح می کردند که برای فعالیت سیاسی باید افراد انگیزه درونی و احساس مسئولیت داشته باشند. کسی که انگیزه ای ندارد را نمی توان با این نرمش ها به سوی مبارزه باز گرداند. امکان دارد بر اثر اصرار اعضای واحد، بیاید و عکس با فعالیت های انجمن بگیرد و باز دنبال کارهای خودش برود. به هر ترتیب در نهایت اعضای واحد با بلند نظری پیشنهاد ناصر سعیدی را پذیرفتند. بدین نحو در ترکیب 4 نفره هیئت اعزامی ایشان هم قرار گرفت.

اما بی اطلاعی آقای فرهنگ از همکاری انجمن با اتحادیه ها به موردی که پیشتر بدان اشاره کردم، ختم نمی شود. من برای اجتناب از طولانی شدن مطلب تنها به یک مورد دیگر از اظهار فضل های ایشان اشاره می کنم و می گذرم.

فرهنگ می نویسد: "اتحادیه سراسری آلمان نشست هفتگی داشت. هیئت نمایندگی انجمن در این جلسات شرکت و بحث و گفتگو می کرد."

اولاً: "اتحادیه سراسری آلمان" نشست هفتگی نداشته و ندارد. یک سازمان وسیع و عریض و طویل که مرتب هم بوروکراسی حاکم بر آن مورد نقد کارگرانی که به منافع خود آگاه ترند و نیز صاحب نظران کمونیست قرار می گیرد، نمی تواند هر هفته نشست داشته باشد.

ثانیاً: آن چه که فعالین انجمن مرتباً در آن شرکت می کردند نه نشست فدراسیون د-گ-ب بلکه جلساتی بود که کارگران خارجی عضو این فدراسیون که مقیم هانوفر بودند، تشکیل می دادند.

ثالثاً: این جلسات هر هفته برگزار نمی شد، بلکه هر 2 تا 3 ماه یک بار تشکیل می شد.

رابعاً: اعضای واحد هانوفر، نه به عنوان "هیئت نمایندگی" بلکه به عنوان اعضای خارجی د-گ-ب در آن نشست ها حاضر می شدند. اساساً شرکت در آن جلسات فردی بود و کسی یا کسانی نمی توانستند به عنوان "هیئت نمایندگی" در آن جا شرکت کنند. البته کسی که هرگز در آن نشست ها شرکت نکرده است، طبیعی است که اطلاعی هم از آن جلسات نداشته باشد.

در مورد سفر هیئتی از اتحادیه سراسری د-گ-ب به لهستان نیز فرهنگ شبهاتی را علیه ناصر سعیدی ایجاد می کند که سراسر دروغ محض است. او در ابتدا می نویسد که: "اتحادیه د-گ-ب بخش هانوفر اعلام کرده بود که در نظر دارد، هیئتی را برای بازدید از اتحادیه های کارگری و کشتی سازی لهستان به آن کشور اعزام نماید. به همین لحاظ هرکدام از تشکل هایی که در آن اتحادیه عضویت دارند می توانند یک یا دو نفر را برای همراهی هیئت به این اتحادیه معرفی کنند ولی... انجمن از این موضوع بی خبر مانده بود." و اضافه می کند: "آقای سعیدی خود را به عنوان نماینده انجمن به اتحادیه معرفی کرده بود."

اولاً: برخلاف ادعای فرهنگ نه انجمن و نه هیچ یک از تشکلات ملیت های دیگر در د- گ- ب عضو نبودند. اعضای این تشکل ها به شکل فردی می توانستند در جلسات آن یا گروه های کاری د- گ- ب شرکت کنند. و همانطور که در بالا به آن اشاره کردم، عدم آگاهی نسبت به این نکته ساده و اولیه نشان می دهد که آقای فرهنگ کوچک ترین اطلاعی از عملکرد اتحادیه های آلمان و ساخت تشکیلاتی آنان ندارد.

ثانیاً: هیئت اعزامی به لهستان مرکب بود از روسای اتحادیه های عضو د- گ- ب، برخی از اعضای شوراهای کارخانه های هانوفر و نماینده ای از گروه های کاری د- گ- ب. یکی از این گروه های کاری هم گروه کارگران خارجی عضو د.گ.ب بود که ناصر سعیدی به طور مرتب در جلسات آن شرکت می کرد و او به عنوان نماینده این گروه کاری عازم لهستان شد و نه نماینده انجمن.

ثالثاً: حتی اگر برای یک لحظه فرض کنیم که قرار بود کسی از جانب انجمن به هیئت اعزامی د- گ- ب معرفی شود، انتخاب ناصر سعیدی به عنوان نماینده واحد هانوفر انجمن برای این سفر قطعی و مسلم بود. چون او تنها کسی بود که به طور مرتب در تمامی جلسات گروه کاری کارگران خارجی د- گ- ب و جلسات دیگر اتحادیه ها شرکت می کرد و در عین حال به زبان آلمانی تسلط کامل داشت و می توانست در باره وضعیت کارگران ایران به اعضای اتحادیه و کارگران لهستانی و آلمانی گزارش بدهد. بنابراین کوچک ترین دلیلی برای پنهان کردن این موضوع از دید سایر اعضای انجمن وجود نداشت.

فرهت با کینه توزی معمول خود مدعی می شود که پس از سفر لهستان "آقای سعیدی تزهایی عقب مانده کارگران لهستان را که آشکارا گرایش اتحادیه گرایی کارگری را دامن می زد... و در ترغیب ظهور رهبرانی هم چون لخ والسا برای کارگران ایران مطرح ساخته، به خورد ما داد!"

اشاره فرهنگ به سلسله مقالاتی از رفیق ناصر سعیدی در شماره های 22 تا 32 نشریه کارگر تبعیدی است. خوشبختانه این مقالات در معرض دید هر خواننده علاقمندی قرار دارند و هر کس می تواند با رجوع مستقیم به نشریات کارگر تبعیدی در باره محتوی آن ها به قضاوت بنشیند. در این جا کفایت اشاره کنم که ناصر سعیدی در سلسله مقالات خود نه تنها محدودیت های ساختاری و عملکرد اتحادیه همبستگی را مورد نقد و بررسی قرار می دهد، بلکه اساساً کل محدودیت های کار اتحادیه ای را نیز نقد می کند. بنابراین مسئله دامن زدن به "گرایش اتحادیه گرایی کارگری" که فرهنگ ادعا می کند، با هیچ سریشمی به این مقالات نمی چسبد.

به علاوه آقای فرهنگ گویا فراموش کرده است که در ابتدای "تجربه نگاری" اش لوح زرین افتخار ایجاد "جنبش دفاع از حقوق سندیکایی کارگران ایران" را به گردن خود آویخته بود. چه شده است که در میانه نوشته اش ناگهان قیافه منتقد دو آتشه "گرایش اتحادیه گرایی" به خود می گیرد و اظهار لحنیه در باره "تزهایی عقب مانده" اتحادیه گراها می کند؟

## " زاهد ریایی " !

و اما اوج شعبده بازی آقای فرهنگ در معرفی نمودن خود به عنوان کارگر است. او در سراسر "تجربه نگاری" اش، از عباراتی مثل "ما فروشندگان نیروی کار"، "ما کارگران"، "بیچارگی طبقاتی مان" و غیره استفاده می کند. اما بر عکس وقتی در باره من قلم فرسایی می کند از واژه "غیر کارگر" استفاده می کند. جالب است کسی که در خارج کشور سالیان سال را در دکان داری و دلالتی گذرانده، خود را کارگر می نامد ولی مرا که هنوز که هنوز است نان و معاش خود را از کارگری تأمین می کنم، "غیر کارگر" می خواند. این است "تجربه نگاری" راستگی! البته کارگر بودن و توسط سرمایه استثمار شدن به نظر من هیچ افتخاری نیست و نمی تواند دلیلی بر حقانیت سیاسی افراد باشد. ولی وقتی کسی کارگری می کند، به او می گویند کارگر، اینطور نیست؟

### مؤخره

تحریف، وارونه نویسی، کینه توزی و بهتان در "تجربه نگاری" فرهنگ، البته هنوز بسیار است. مقاله بالا تنها گوشه هایی از آن را برملا کرده است. برای جلوگیری از طولانی شدن مطلب از سایر عوامفریب های او می گذرم. امیدوارم در آینده فراغتی دست دهد و فارغ از پرداختن به بغض و کینه و جو سازی های امثال فرهنگ، تجربه اندکی که از فعالیت سوسیالیستی و کارگری در خارج دارم را به صورت نوشته ای شفاف مدون کنم. شاید به کار دیگران آید!

از کار زاهدان ریایی گشود راز  
زان مس عیارها که همی لاف زر زدند

و.جمشیدی

زیر نویس ها

1- در این باره رجوع شود به کارگر تبعیدی شماره 8، ص 10

- 2- لازم به ذکر است که فرهنگ در آن زمان مطالب خود را با اسم دیگری به چاپ می رساند که در آن شماره محفوظ است.
- 3- برای مثالی در این باره رجوع شود به کارگر تبعیدی شماره 11، اردیبهشت ماه 1370، زیر عنوان فعالیت های انجمن کارگران پناهنده - لندن در رابطه با اخراج نمایندگان کارگری جمهوری اسلامی از کنفرانس بین المللی کار.
- 4- کارگر تبعیدی شماره 13، آبان 1370، زیر عنوان "گزارش مجمع عمومی"
- 5- کارگر تبعیدی شماره 21
- 6- کارگر تبعیدی شماره 34، خرداد 1375، ص 7
- 7- لازم است در این جا اشاره شود که فرهنگ در هیچ یک از تدارکات مراسم اول ماه مه در هیچ سالی کوچک ترین گامی برداشت و زحمتی به خود نداد که امروز از "چندین روز کار داوطلبانه" اعضا سخن می گوید.
- 8- کارگر تبعیدی شماره 21، شهریور 1372
- 9- در این باره به کارگر تبعیدی شماره 31 رجوع شود.